

**AN ANALYSIS OF ' SECOND LIFE' IN ADONIS'S POEMS  
REGARDING FOUR SYMBOLS (PHOENIX, HALLAJ, MAHYAR  
AND IMAM HOSSEIN)**

**GHADAR YAZDI<sup>1</sup> - DR FIROUZ HARIRCHI<sup>2</sup>**

**ABSTRACT**

The evident characteristic of symbol is its ambiguity, lack of precision and its being implicit and indirect. This means that in symbolic language, a concept higher and deeper than its appearance is taken into account. Adonis, a contemporary Arab poet, has often taken advantage of symbol in his poems and this is one of the mysteries of the complexity and ambiguity of his poems. There is no doubt that his poems are derived from his mystic, philosophical and social ideas and thoughts.

In Adonis's poems, symbolic language has a deep relationship with myths. Therefore, his symbols are different from other contemporary poets whose symbols are based on political and social aspects. His poems, besides having political themes, demonstrate the dominant increasing strangulation in the Arab world. Through a comprehensive analysis of Adonis's poems and a deep study of his poetic symbols, a pervasive concept is understood which indicates that his poetry is decorated with a special thought which is belief in a second life. Of course, this 'second life' does not mean belief in resurrection. Rather, it reflects a social and mythological and sometimes philosophical concept. Restatement of symbols such as 'Phoenix, Hallaj, Mahyar and Imam Hossein' which reflect a kind of second life indicates Adonis's great interest in such a concept.

**Key Words:** Adonis, Symbol, Second life, Mystic, Contemporary Literature

بررسی اندیشه‌ی «حیات دوباره» در شعر ادونیس با تکیه بر

سمبل‌های چهارگانه‌ی (ققنوس، حلاج، مهیار و امام حسین)

قدر یزدی - دکتر فیروز حریرچی

1. Phd Student, Department of Arabic Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran; Author of the article (mail: ghadar.yazdi@yahoo.com)
2. Professor in the Department of Arabic Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

### چکیده

ویژگی بارز سمبل، ابهام، عدم صراحت، غیرمشروح و غیرمستقیم بودن آن است، به این معنا که در زبان سمبولیک مفهومی ورای ظاهر و فراتر و عمیق‌تر از آن در کانون توجه قرار می‌گیرد. ادونیس از شاعران معاصر عرب در شعر خود بارها از نماد و سمبل سود جسته است و همین امر یکی از رازهای پیچیدگی و ابهام شعر اوست. بی‌گمان سمبل‌های شعرهای ادونیس، برگرفته از عقاید و اندیشه‌های عرفانی، فلسفی و اجتماعی اوست. در شعر ادونیس، زبان نمادین پیوندی عمیق با اساطیر دارد. از این‌رو سمبل‌هایش با سمبل‌های شاعران دیگر معاصر که عمدتاً جنبه‌های سیاسی و اجتماعی دارد متفاوت است. و شعر او علاوه بر مضمون سیاسی، بیش از پیش اختناق حاکم بر جامعه‌ی عرب را به تصویر می‌کشد. در بررسی جامع شعر ادونیس، و با ژرف‌نگری در نمادهای شعر او مفهومی فراگیر دیده می‌شود که نشان می‌دهد شعر او به اندیشه‌ای ویژه آراسته است و آن باور به حیاتی دوباره است. البته این باور داشت حیات دوباره، به معنی اعتقاد قطعی به معاد نیست. بلکه بیشتر مفهومی اجتماعی و اسطوره‌ای و گاه فلسفی را بازتاب می‌دهد. بازپردازی سمبل‌هایی چون «قنوس، حلاج، مهیار و امام حسین (ع)» که هر کدام نوعی از حیات دوباره را بازتاب می‌دهند نشان دهنده‌ی علاقه‌ی وافر ادونیس به چنین مفهومی است.

**واژگان کلیدی:** ادونیس، سمبل، حیات دوباره، عرفان، ادبیات معاصر عرب.

### ۱- مقدمه

مسئله اصلی این مقاله که نگارندگان در صدد کشف و تبیین آن هستند، بررسی سمبل‌های چهارگانه اشعار ادونیس است که هر کدام نوعی از حیات و زندگی دوباره را بازتاب می‌دهند.

حوزه‌ی ادبیات معاصر سرشار از سمبل‌ها و نمادهای شاعرانه است. بی‌تردید، فهم نمادها و سمبل‌ها در التذات هنری مخاطب اثر بسزایی دارد و بدون دقت در کشف ابهام ناشی از نمادها، شعر معاصر عربی، قابل فهم و تحلیل نیست. در ادبیات کلاسیک عربی، نظیر آثار صوفیان و برخی از آثار حماسی و غنایی در ادبیات عرب، از سمبل و نماد به فراوانی و زیبایی استفاده شده است.

شعر برآمده از احساسات لطیف شاعر است که به صورت واژه ظهور می‌یابد. عواطف و احساسات شاعر با توجه به موقعیت و شرایط بیرونی شکل می‌گیرد. معمولاً آنگاه که شرایط اظهار احساسات دشوار باشد شاعر خود را در تنگنا زمانه یابد، ناگزیر زبان شعر، نمادین می‌گردد. شاعران معاصر عرب گاه خود را در شرایط دشوار سیاسی- اجتماعی، و گاه در فضایی می‌یافتند که مخاطبان آنان از درک مرادشان عاجز بودند و بدین رو به رمزگویی روی می‌آوردند.

یک ایده‌ی سطحی یا صریح یا جامد و بی‌تحرك و ایستا، با کاربرد رمز و نماد می‌تواند به ایده‌ای پویا و بانشاط تبدیل شود و به ابعاد و ژرفنمایی دست یابد که حصول آن‌ها بدون استفاده از نماد امکان‌پذیر نیست. (عزالدین، ۱۹۹۶م، ص ۱۹۶).

ادونیس به عنوان یکی از شاعران معاصر که از وضعیت و چهره‌ی کنونی جامعه‌ی عربی- یعنی از روزگاری که مشحون از شکست، ناکامی، ذلت و خواری است- ناراضی است و ساکت نمی‌نشیند. او مانند برخی شاعران رمانتیک به فرار از واقعیت‌ها نمی‌اندیشد بلکه به دنبال تغییر آن وضعیت و نجات مردم از شرایط اسفباری است که در آن، روزگار می‌گذرانند. او در برخی شعرها برای ایجاد تغییری مثبت در جامعه‌ی عربی، از گذشته‌ی درخشان و افتخارآمیز آنان برایشان سخن می‌گوید و با نشان دادن تضادی که میان حال و گذشته است، همت‌ها را برای ایجاد فضایی مطلوب و جبران آن چه از دست رفته است، تحریک و تقویت می‌کند.

این نوشتار بر آن است تا با توجه به چهار سمبل مشخص که مخاطب را به حیات دوباره ارجاع می‌دهد اندیشه‌ی زندگی دوباره را در شعر ادونیس بازنمایی کند.

پژوهش حاضر، کتابخانه‌ای و به شیوه‌ی تحلیل محتوی انجام گرفته، بدین صورت که مجموعه اشعار ادونیس مطالعه و بررسی شده است و این سمبل‌های چهار گانه از متن اشعار استخراج و شیوه‌ی نمادپردازی ادونیس در آنها بررسی شده است.

## ۲- معرفی کوتاه ادونیس

علی احمد اسیر لقب ادونیس را بر خویشتن نهاد، در سال ۱۹۳۰ در روستای قصابین از توابع شهر لاذقیه کشور سوریه زاده شد. دوره‌ی ابتدایی را در همان روستا نزد پدر گذراند و از ۱۴ سالگی برای ادامه‌ی تحصیل به شهر ساحلی لاذقیه رفت. پس از اخذ دیپلم، در سال ۱۹۵۴ موفق به اخذ مدرک لیسانس در رشته‌ی فلسفه از دانشگاه دمشق شد. (نسیب، ۱۹۸۰، ص ۵۰۰).

در سال ۱۹۵۶ به سبب فعالیت‌های سیاسی و به مدت یکسال بی‌محاکمه زندانی شد. پس از آن با خالد سعید که بعدها از ادباء و نویسندگان و ناقدان مشهور سوریه شد، ازدواج کرد. و در همان سال از سوریه به لبنان مهاجرت کرد. این مهاجرت گرچه از لحاظ عاطفی برای وی غم‌انگیز بود اما در زندگی ادبی و شعری‌اش تأثیر عمیق و البته بسیار مثبت بر جای نهاد. او بعدها به فرانسه رفت و در همین ایام راه کسب شهرت بین‌المللی او هموار شد. در سال ۱۹۷۳ از دانشگاه قدیس یوسف بیروت دکتری گرفت. (عباس، ۱۳۸۳، ص ۱۱ و ۱۲).

## ۳- سمبولیسم در شعر معاصر عرب

در دهه‌ی سی بویژه در لبنان گرایش سمبولیک و رمزی ظهور کرد. این جریان مستقیماً تحت تأثیر سمبولیسم فرانسه در قرن نوزدهم بوده است. اوج این جریان زمانی بوده است که سعید عقل بزرگترین و نام‌آورترین شاعر سمبولیست عرب قصیده‌ی المجدلیه را در سال ۱۹۳۷ سرود که دیدار مسیح(ع) با مریم مجدلیه را به تصویر کشید. (احمد عرفات، ۱۳۸۴، ص ۷).

اسطوره در شعر معاصر دارای جایگاه والایی است و همین بس که جهان افسانه‌ها و اسطوره‌ها، جهانی رویایی و خیال‌انگیز است و شاعران در سرودن اشعار خود از این جهان رویایی بهره‌های فراوانی برده‌اند، از سویی دیگر، حقایق نهفته در حوادث تاریخی و اهمیت آن در شکل‌گیری جامعه سبب شده است تا شاعران در سرودن اشعار خود به وقایع مهم و شخصیت‌های بزرگ تاریخی توجه داشته باشند و همین توجه شاعران موجب شده است که اسطوره‌ها و حتی رویدادهای تاریخی با تخیل شاعرانه به نظم درآیند و علاوه بر آن، روایات اساطیری و تاریخی از عناصر مهم پشتوانه فکری و فرهنگی هر شاعری است و شاعران از این عناصر آماده و پرداخته شده، در شعر خود بهره می‌گیرند و شاعر توانمند باید ترکیب آن‌را به خوبی بدانند. بی‌شک هدف شاعران معاصر علاوه بر مفهومی که در اشاره و شرح اسطوره‌ها و سمبل‌ها نهفته است، بیشتر انگیزه‌ی سیاسی و اجتماعی است و مقصود شاعران که در آن‌ها به شخصیت‌ها و وقایع تاریخی و مذهبی اشاره می‌شود، علاوه بر ثبت لحظه‌های تاریخی و مذهبی و گوشه‌هایی از این وقایع مهم، برداشتی شاعرانه از آن رویداد با شخصیت تاریخی و دینی نیز هست.

## ۴- سمبل و جنبه‌های آن

سمبل هر شیوه‌ی بیانی است که به جای اشاره‌ی مستقیم به موضوعی، آن‌را غیرمستقیم به واسطه‌ی موضوع دیگری بیان کند، استفان مالارمه در تعریف سمبولیسم می‌گوید: «هنر یاد کردن از چیزی به صورت خرده خرده تا آن‌که وصف حالی برملا شود، یا برعکس، هنر انتخاب کردن چیزی و وصف حالی را از آن بیرون کشیدن.» (چارلز، ۱۳۷۸، ص ۹ و ۱۰).

ادونیس خود «سمبل یا نماد» را اینگونه تعریف کرده است: نماد به ما این فرصت را می‌دهد که با تأمل در ورای متن چیزی (مفهومی) دیگر را در می‌یابیم. چه، رمز، قبل از هر چیز معنا و مفهومی پوشیده و نوعی الهام است؛ زبانی است که وقتی زبان عادی قصیده به پایان می‌رسد تازه شروع می‌شود یا قصیده‌ای است که پس از قرائت هر قصیده در ذهن تو شکل می‌گیرد؛ جرقه‌ای است که ذهن و احساس تو می‌داند در پرتو درخشش آن جهانی بی‌انتهای را به طور شفاف ببیند. از این‌رو نماد در واقع نوعی پرتوافشانی بر تاریکی و جذب شدن به جوهر و گوهر معناست. (ادونیس، ۱۹۷۸م، ص ۱۶۰).

### ۵- سمبل در شعر ادونیس

ادونیس با توجه به شرایط کنونی که سرشار از استبداد سیاسی و نابسامانی اوضاع اجتماعی و اقتصادی است، در خود احساس غربت می‌کند و خود را از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، بیگانه می‌داند. ادونیس در نتیجه‌ی غربتی که سراسر وجودش را فرا گرفته است، راه ترمز در پیش می‌گیرد. این احساس غربت از دوران کودکی ادونیس که همراه با فقر، رنج و حرمان بوده و بعد از حادثه‌ی مرگ پدر که تأثیر عمیقی بر روحیه‌ی شاعر گذاشته، در وجود او ریشه دوانده است.

او با استفاده از سمبل و نماد در شعر، واقعیات پس پرده را آشکار می‌سازد. شاعر با در نظر گرفتن یکی از جنبه‌های نماد، از آتن در شعرش بهره می‌گیرد و در برخی موارد ویژگی‌هایی به او نسبت می‌دهد و در قالب او و در پس نقاب چنین شخصیتی به بیان مقصود می‌پردازد.

سمبولیسم ادونیس متأثر از تصوف و عرفان اسلامی و عارفان بزرگ به خصوص نوری است و در علاقه‌ی وافر ادونیس به استفاده از واژه‌های پیچیده، مبهم و چند پهلو متبلور می‌شود. (عباس، ۱۳۸۳، ص ۱۴).

به همین منظور برای بازشناسی مفهوم حیات دوباره در شعر ادونیس چهار عنصر از عناصر سمبلیک شعر او انتخاب و در ادامه‌ی مقاله بررسی شده است. که به ترتیب عبارتند از: ققنوس، حلّاج، مهیار و امام حسین.

### ۵-۱- ققنوس

افسانه‌ی ققنوس حجم قابل توجهی از شعرهای ادونیس را به خود اختصاص داده است. افسانه‌ی ققنوس، افسانه‌ی پرنده‌ای است که عاشق سوختن است؛ او می‌سوزد و خاکستر می‌شود و از میان خاکسترش جوجه‌ای سر بر می‌آورد و زندگی را آغاز می‌کند. این اسطوره نماد زندگی پس از مرگ است. شاعر از یک سو با به کارگیری این اسطوره دنبال بیداری ملت عربی از خواب غفلت است تا از قافله‌ی تمدن بشری عقب نمانند؛ و از دیگر سو رهایی و خلاص خویش را از رنج‌ها و دردها و سرکوب اختناق موجود، در وجود ققنوس و سر برآوردنش از میان خاکستر پس از سوختن دوباره می‌بیند:

«فینیقُ خَلَّ بصری علیک، خَلَّ بصری:

ألمح خلال نارک الغیب الذی

یختبی

الذی یلفُ جُرُحنا،

والمح الرُکام و الرّمال و الدّجی..

فینیقُ مُت فدی لنا

فینیقُ، وَ لَتبدأ بک الحرائقُ

## لَتَبْدَأُ الشَّقَائِقُ

لَتَبْدَأُ الْحَيَاةُ» ( ادونیس، ب ۱۹۷۱م، ص ۷۵-۷۶).

ترجمه: ای ققنوس، بگذار چشمانم تو را بنگرد؛ بگذار با چشمانم از لابه‌لای آتش تو، دنیای پوشیده و غیبی‌ات را که زخممان را در بر می‌گیرد، بنگرم؛ نیز توده‌ی انباشته خاکستر و ریگ و تاریکی را .. ای ققنوس، بمیر و خود را فدای ما کن؛ ای ققنوس! سوختن باید از تو آغاز شود، و شقایق و زندگی.

ادونیس معتقد است که تمدن غربی در آخرین مرحله‌ی پیری و فروپاشی قرار گرفته است و منتظر خیزش و رستاخیزی است تا جانی تازه گیرد و فعالیتی جدید را آغاز کند. به همین منظور ققنوس را که در حقیقت، خود شاعر است، در فدا شدن برای ملتش بی‌تاب می‌بیند. (موریه، ۲۰۰۲م، ص ۳۷۴-۳۷۵).

ققنوس نمادی است برای کسی که با مرگش به انسان‌ها حیاتی دوباره می‌بخشد. شاعر در مقطع «تَرْتِيلَةُ الْبِعْثِ» (نغمه رستاخیز) از همان قصیده، خود و ققنوس را یکی می‌پندارد که با سوختن و فداکاری، مردم را نجات می‌دهد؛ او آتش را در سینه نهان کرده و افسانه‌ی ققنوس را وسیله‌ی افشای رازی می‌داند که در اعماق سینه نهفته داشته است. شاعر با این امید و آرزو در انتظار رسیدن به فردایی است که براساس اراده‌ی او بنا شده است؛ او فردا و تغییر و تحولاتی را که ممکن است در آن رخ دهد، در وجود خود می‌یابد:

«سَيَدْتِي أَنَا اسْمِي التَّجَدُّدُ

أَنَا اسْمِي الْغُدُّ

الْغُدُّ الَّذِي يَقْتَرِبُ-الْغُدُّ الَّذِي يَبْتَعُدُ.

فِي مُهْجَتِي حَرِيفَةٌ ذَبِيحَةٌ

فَيْنِقُ سُرُّ مُهْجَتِي» (همان، ص ۸۹).

ترجمه: سرورم! نام من نو شدن است؛ نام من فردا است، فردایی که نزدیک می‌شود- فردایی که دور می‌شود. در قلبم آتشی ذبح شده است؛ ققنوس راز قلب من است.

ادونیس با احیای عظمت فنیقیه، غربت و رنج خود را در وضعیت کنونی بیان می‌کند و با نشان دادن شور و اشتیاق و افش نسیب به قرطاجه و بعلبک، این دو شهر را نشانه‌ی تمدن دیرین اعلام می‌کند. او معتقد است اگر آدمی برای بازگشت به عظمتی چون عظمت تاریخ گذشته خود تلاشی نماید، دستیابی به آن، امر محالی خواهد بود. چرا که آدمی موجودی تغییرپذیر است. ققنوس در این قصیده برابر نهاده‌ی شاعر است و آتشی که ققنوس را می‌سوزاند و آنرا زنده می‌کند، برابر است با آتش غربت شاعر و رنج‌های وی که به آن مژده‌ی تولدی دوباره می‌دهد. غربت شاعر در جامعه، همان غربت مظلومی است که در سینه، احساس عدم وابستگی به امت عربی دارد. (احمد عرفات، ۱۳۸۴، ص ۹۹).

شاعر در این مرحله از زندگی ملیت عربی را نمی‌پذیرد و سعی می‌کند خود را وابسته به قومیت محلی سوریه و گذشته‌ی پرافتخار آن بداند.

ادونیس در مقطع سوم قصیده‌ی «الْبِعْثُ وَالرَّمَادُ» با عنوان «رَمَادُ عَائِشَةَ»، عایشه را نماد نیرنگ و ریا و زاهد دروغینی توصیف می‌کند تا مردم دور و نزدیک دوستش داشته باشند:

«عَائِشَةُ جَارَتُنَا تَقِيَّةٌ

يُحِبُّهَا الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ

وَ الْمُدُنُ الْكَثِيرَةُ وَ الشَّوَارِعُ الْمُرَبَّاتُ بِالطَّرَرِ

... حَيَاتُهَا جُلُودٌ صُوفٍ وَ خُرَافٍ وَرَعٍ

وَ حِكْمَةٌ تَعُودُ بِالْأَرْضِ إِلَى سَدِيمِهَا

تَحْنَجُزُ الْحَيَاةُ فِي تَكْيَيْتِهِ

مِنْ وَرَقِ اللَّيَالِي

وَ طُحْلِبُ اللَّيَالِي...» (ادونیس، ب ۱۹۷۱م، ص ۷۲).

ترجمه: عایشه، همسایه‌ی پرهیزگار ماست/ که دور و نزدیک / شهرهای زیاد و خیابان‌های آذین بسته به گیسوان، او را دوست دارند/ ... زندگی‌اش پشمینه‌پوشی و به دروغ؛ پرهیزگاری ورزیدن است/ و حکمتی که زمین را به تیرگی‌اش باز می‌گرداند/ زندگی او را در خانقاهی زندانی می‌کند/ از برگ شب‌ها / و خزه شب‌ها.

ادونیس از طریق حمله‌ی وحشیانه به نماد محترم عرب‌ها، به لجن مال کردن آن‌ها و تمدنشان می‌پردازد. عایشه در نظر ادونیس نماد قحطی و فقر است، چون به تیرگی و بیهودگی، زیبایی و قضا و قدر اعتقاد دارد. او با این شیوه‌ی بیان، نارضایتی خود را از وضعیت خود و از وضعیت فعلی عرب اعلام می‌کند و راهکاری را که ارائه می‌دهد، برترین راهکار می‌داند. او ققنوس را فرا می‌خواند تا با از بین بردن عایشه از خاکستر آن برخیزد و خود را از وابستگی به چنین ننگ و عاری خلاص کند.

شاعر در مقطع آخر این شعر از اسلوب تکرار استفاده می‌کند. برخی کلمات و به ویژه کلمه‌ی «فینیق» همواره در ابتدای کلام تکرار می‌شود. وی با این کار از الهه‌ی یونان یا الهه‌ی مشرق زمین مانند ققنوس، عشتار و تموز یا ادونیس که رمز زندگی بعد از مرگ به شمار می‌آیند، به منظور رستاخیز روحی عرب بهره می‌گیرد. (موریه، ۲۰۰۲م، ص ۳۴۴). او می‌خواهد عربان را به قبول و پذیرش این رستاخیز در عمق روحشان وادار کند.

اسطوره‌ی ققنوس در شعر ادونیس با اسطوره‌ی تموز پیوند یافته و از آن‌جا با دیگر اسطوره‌های رستاخیز و رهایی و فدا درآمخته است. حضرت مسیح یکی از این اسطوره‌های رهایی و فدا است که ادونیس این شخصیت را با ققنوس درآمخته و آن دو را در ساختار هویتی واحد در یکجا در کنار هم قرار داده است تا در ادای مقصود محکم‌تر سخن گوید، می‌توان گفت او با افزودن شخصیت مسیح، غنای مضمونی خود را می‌افزاید یعنی ادونیس ماندن و مردن بر صلیب را مرحله‌ای از رستاخیز می‌داند. مردنی که پیش درآمد زیستی دوباره است:

«لِلْمَوْتِ، يَا فِينِيقُ، فِي شَبَابِنَا لِلْمَوْتِ فِي حَيَاتِنَا،

بِيَادِرُ مَنَابِعُ

لَيْسَ رِيَاحٌ وَحْدَهُ،

وَ لِاصْدَى الْقُبُورِ فِي خُطُورِهِ.

وَ أَمْسَ مَاتَ وَاحِدٌ

مَاتَ عَلَى صَلِيبِهِ

خَبَأَ وَ عَادَ وَ هَجَبَهُ

مِنْ الرَّمَادِ وَ الدُّجَى

تأججا

كان بُرَى بُحَيْرَةً مِنْ كَرَزٍ

حَرِيقَةً مِنَ الصَّيَاءِ مَوْعِدًا». ( ادونیس، ب ۱۹۷۱م، ص ۴۲).

ترجمه: ای ققنوس، مرگ در میان جوانان ما، و زندگی ما، خرمن‌هایی دارد و سرچشمه‌هایی؛ در مسیر گذر مرگ نه باد وحدتی می‌وزد و نه پژواک گورها شنیده می‌شود. دیروز یکی مرد؛ بر صلیبش جان داد؛ او پنهان شد اما دوباره از میان خاکستر و ظلمت، برافروخته و درخشان بازگشت. او همچون دریاچه‌ای از گیلاس به نظر می‌آمد؛ جرقه‌ای از نور، یک میعاد.

مقطع اول از قصیده‌ی «البعث و الرماد» با عنوان «الحلم»، نخستین قصیده‌ای است که اسطوره‌ی ققنوس را در ذهن ادونیس تبلور و شخصیت و هویت بخشید؛ زیرا در این قصیده، مرگ ققنوس به صورت نوعی امید و آرزو جلوه‌گر می‌شود؛ چرا که همراه مرگ، زندگی رخ می‌نماید و حیات دوباره‌ی ققنوس، افق روشن و خورشید را به ارمغان می‌آورد.

« اَلْهَلُمَّ اَنْ رِئْتِي جَمْرَةً

يَخْطِفُنِي بَخُورِهَا يَطِيرُ بِي لِیَعْلِبِكُ،

یَعْلِبِكُ مَذْبَحٌ،

يُقَالُ فِيهِ طَائِرٌ مَوْلَةٌ مَمُوتَةٌ

و قِيلَ بِاسْمِ عَدَةِ الْجَدِيدِ بِاسْمِ بَعْتِه

يَحْتَرِقُ

وَ الشَّمْسُ مِنْ حَصَايِهِ وَ الْاَفْقُ». ( ادونیس، آ ۱۹۸۸م، ص ۱۸۷-۱۹۲).

ترجمه: در خواب می‌بینم که شش‌هیم اخگر آتش است/ و بخور آن مرا در می‌رباید و به سوی بعلبک پرواز می‌دهد/ بعلبک قربانگاهی است/ گفته می‌شود در آن پرنده‌ای است که شیفته‌ی مرگ است/ و به نام فردای تازه و به امید زندگی دوباره/ می‌سوزد/ و خورشید و افق از دستاوردهای اوست.

در تصویر شعری فوق واژه‌های آتش یا اخگر آتش و بخور و قربانگاه، تصویر قربانی کردن را در ذهنمان مجسم می‌کند زیرا در اساطیر باستان برای الهه‌ای که فکر می‌کردند مرده است قربانی می‌کردند تا دوباره زنده شود.

در این قصیده نیز تصویر دیگری از ققنوس را شاهدیم؛ شاعر خود را در لباس ققنوس می‌بیند که خواهد سوخت تا از خاکسترش ققنوسی با همان هویت یا هویتی دیگر سر برآورد. او تنها راه نجات خود و مردم رنج دیده را فداکاری و سوختن می‌داند و در این راه توان و نیرو و روحیه و ایده‌هایی سرشار از نشاط و پویایی به کار می‌گیرد.

قربانی در این تصویر، ققنوس، همان مرغ عاشق سوختن است که می‌سوزد تا دوباره از میان خاکستر سر برآورد، ادونیس بر آمدن خورشید و افق را بر اصل این اسطوره می‌افزاید تا خورشید رمز پیشرفت و نماد بیداری و اندیشه‌ورزی باشد. زیرا با این تفسیر می‌توان گفت که شاعر از ملت خود می‌خواهد تا خورشید عقل خود را از خواب عمیق بیدار کنند و از قافله‌ی تمدن بشری عقب نمانند. اما ققنوس ادونیس، غربت و فداکاری و ایثار را در ژرفای خویش حس می‌کند و این احساسی است که ادونیس هنگام مشاهده‌ی سوختن پدر، در آتش، با تمام وجود حس کرد و اکنون ققنوس، پدر معنوی اوست.

و او خطاب به ققنوس چنین می‌گوید:

«عُرْبُكَ الَّتِي تُمِيتُ، عُرْبِي  
 عُرْبُكَ الَّتِي تُحِبُّ، تَنْتَشِي  
 عُرْبُكَ الَّتِي تَمُوتُ هَلْعاً بَعِيرِهَا  
 عُرْبُكَ الَّتِي تُمِيتُ، عُرْبِي  
 عُرْبُكَ، الْوَحِيدِ فِيهَا، عُرْبِي  
 عُرْبِي كُلِّ خَالِقٍ يَحْتَرِقُ  
 يُوَلَّدُ فِيهِ الْأَفُقُ». ( ادونیس، ب ۹۸۸م، ص ۶۸-۶۹).

ترجمه: غربت تو که غربت مرا می‌میراند،/ غربت تو که عاشق است و سرمست عشق،/ غربت تو از شدت عشق به دیگران می‌میرد،/ غربت تو که غربت مرا می‌میراند./ غربت تو که غربت من در آن تنه‌است./ غربت تو، هر الهی آفرینشگری است که می‌سوزد/ و در خاکسترش افق زاده می‌شود.

چنان‌که مشاهده کردیم غربت، ادونیس و ققنوس را یکی و متحد می‌کند تا بسوزند و از خاکسترش افق زاده شود. آری، از دیدگاه ادونیس به دست آوردن مجدد قدرت واقعی میسر نمی‌شود مگر با مرگ واقعی که طبیعتاً رستاخیز یا زندگی دوباره را در پی دارد. و اینک ادونیس از ققنوس می‌خواهد که بمیرد تا با قلبش، به این ملتی که در گرداب نابودی غرق شده است رستاخیز و زندگی دوباره ببخشد و پرده‌ی ظلمت و عقب ماندگی را ببرد انسان که شاعر حرکت دوباره‌ی ملت خود را ببیند:

« فِينِيقُ، أَلَيْسَ مَنْ يَرَى سَوَادَنَا  
 يُحْسُ كَيْفَ نَمَجِي  
 فِينِيقُ، أَنْتَ مَنْ يَرَى ظَلَامَنَا  
 يُحْسُ كَيْفَ نَمَجِي  
 فِينِيقُ، مَتَ فِدَى لَنَا  
 فِينِيقُ، وَ لِنَبْدَأُ بِكَ الْحَرَائِقُ  
 لِنَبْدَأُ الشَّقَائِقُ  
 لِنَبْدَأُ الْحَيَاءُ

یا أنت، یا رَمَادُ، یا صَلَاةُ. « ( ادونیس، ب ۹۸۸م، ص ۷۰).

ترجمه: ای ققنوس، آیا کسی که ظلمت و تاریکی ما را می‌بیند/ احساس نمی‌کند که ما چگونه در حال محو شدن هستیم./ ای ققنوس، تو کسی هستی که تاریکی ما را می‌بینی/ چگونه نابودیمان را احساس می‌کنی./ ای ققنوس، بمیر و فدای ما شو./ ای ققنوس، سوختن‌ها باید از تو آغاز شود/ و شقایق‌ها و زندگی؛/ ای تو، ای خاکستر، ای نماز.

بنابراین ققنوس باید بمیرد تا زندگی ملتش آغاز شود. البته ادونیس در یک مورد دعا می‌کند که ققنوس پس از سوختن همچنان در خاکستر خود بماند و از آن سر بر نیاورد و این شاید به دلیل ناامیدی شاعر از بهبود اوضاع و خشم او از گرفتاریهای ملتش در برهه‌ای خاص باشد که شعر در آن برهه سروده شد.

گاهی عدم تحقق رستاخیز مورد آرزوی ادونیس او را به مرگ ابدی و بی‌رستاخیز مشتاق می‌کند:



«صَلَّيْتُ أَنْ تَنْظَلَ فِي الرَّمَادِ  
 صَلَّيْتُ أَلَا تَلْمَحَ النَّهَارَ أَوْ تُفِيقَ-  
 لَمْ نَخْتَبِرْ لِبَيْكَ، لَمْ نُبْحَرْ مَعَ السَّوَادِ،  
 صَلَّيْتُ يَا فِينِيقُ  
 أَنْ يَهْدَأَ السَّحَرُ وَ أَنْ يَكُونَ  
 مَوْعِدُنَا فِي النَّارِ فِي الرَّمَادِ،  
 صَلَّيْتُ أَنْ يَقُودَنَا الْجَنُونَ». ( ادونیس، آ ۱۹۸۸م، ص ۲۲۳).

ترجمه: ای ققنوس، دعا کردم که تو همچنان در خاکستر بمانی،/ دعا کردم که روز را نبینی، یا به هوش نیایی./ شبت را نیاز موده‌ایم و در دریای تاریکی غوطه‌ور نشده‌ایم./ دعا کردم/ که موج جادو آرام گیرد/ و ميعاد ما در آتش باشد؛ در خاکستر./ ای ققنوس، دعا کردم که جنون را هنمایمان باشد.

البته با توجه به مجموعه آثار ادونیس، این یک جوشش احساسی و عاطفی گذراست و ادونیس به رستاخیز و زندگی دوباره اعتقاد دارد و مرگ ابدی را رد می‌کند.

او در قطعه‌ی «عوده الشمس» قصیده «الزمان الصغیر» ققنوس و خورشید را به یکدیگر تشبیه و مقایسه می‌کند و زنده شدن دوباره‌ی ققنوس را پس از سوختن، حقیقتی انکار نشدنی می‌داند که همگان از آن آگاهند؛ زیرا هر روز آن را در غروب و طلوع خورشید مشاهده می‌کنند:

« وَ حِينَمَا تَنْتَجِبُ الْأَجْرَاسُ وَ الطَّرِيقُ

فِي هَجْرَةِ الشَّمْسِ عَنِ الْمَدِينَةِ

أَيْقِظُنَا، يَا لَهَبِ الرَّعْدِ عَلَى التَّلَالِ

أَيْقِظُنَا لَنَا فِينِيقُ- تَهْتَفُ لِرُؤْيَا نَارِهِ الْحَزِينَةِ

قَبْلَ الضُّحَى وَ قَبْلَ أَنْ تُقَالَ

نَحْمِلُ عَيْنِيهِ مَعَ الطَّرِيقِ

فِي عَوْدَةِ الشَّمْسِ إِلَى الْمَدِينَةِ». ( ادونیس، آ ۱۹۸۸م، ص ۲۸۲).

ترجمه: آن‌گاه که زنگ‌ها و راه می‌نالند/ در هجرت خورشید از شهر،/ ققنوس را برای ما بیدار کن، ای زبانه‌ی تندر بر روی تپه‌ها/ ققنوس را بیدار کن تا رویای آتش محزون خود را فریاد کند،/ پیش از چاشتگاه و پیش از آن‌که در خواب قیلوله رود/ و چشمانش را همسفر با راه سازد/ در انتظار بازگشت خورشید به شهر.

نماد آتش از نمادهای پرکاربرد در سراسر دیوان ادونیس است. یکی از ناقدان دلیل کاربرد فراوان نماد آتش توسط ادونیس را علاوه بر تقدیس آتش و زایشگری آن در اسطوره‌ی ققنوس، مرگ پدر او در حادثه‌ی تصادف اتومبیل و سوختن وی در آتش می‌داند که این حادثه در برابر چشمان معصوم کودک آن روز و شاعر امروز رخ داد، و نیز آتش حادثه‌ی کربلا و سوختن خیمه‌های حسین(ع) را در این کاربرد بی‌تأثیر نمی‌داند؛ چرا که شاعر در محیطی رشد کرد که هر ساله به مناسبت‌های مختلف، مصائب حسین(ع) در کربلا بازگو می‌شود و این امر در تصویرگری‌های شعری ادونیس تأثیر گذاشته و در دیوانهای شعرش منعکس شده است. (محمد سعد، ۱۹۹۶م، ص ۱۲۸).

«يَضْرِبُنَا مَهْيَارِ

يَحْرِقُ فِينَا قِشْرَةَ الْحَيَاةِ  
وَ الصَّبْرَ الْمَلَامِحَ الْوَدِيعَةَ، ...

و استسلیمی للنار». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۱۵۰).

ترجمه: مهیار ما را می‌زند/ پوسته‌ی زندگی ما را، می‌سوزاند/ و نیز صبر و نشانه‌های آرامش را، .../ و تسلیم آتش شو.

در اینجا آتش نماد شورش و انقلابی ابدی بر ضدّ وضع موجود است. از این رو ادونیس گاه خود با آتش متحد می‌شود و گاه آتش را با قصاید خود متحد می‌کند. زیرا شاعر به آنچه هست قناعت نمی‌کند بلکه به معجزه‌ای می‌نگرد که هنوز تکمیل نگردیده است.

«إِلَى مُعْجَزَةٍ لَمْ تَكْتَمِلِ،

أَتَخْطَى عَالَمًا نُحْرِقُهُ أُغْنِيَاتِي». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۱۵۰).

ترجمه: من به سوی معجزه‌ای که هنوز تکمیل نشده است/ از دنیایی که ترانه‌هایم آن را می‌سوزاند گام برمی‌دارم.

«تَقْتَعِي بِالْخَشَبِ الْمَحْرُوقِ

يَا بَابِلَ الْحَرِيقِ وَالْأَسْرَارِ،

أَنْتَظِرُ اللَّهَ الَّذِي يَجِيءُ

مُكْتَسِبًا بِالنَّارِ

مُزَيَّنًا بِاللُّوْلُو الْمَسْرُوقِ

مِنْ رِيئِهِ الْبَحْرِ مِنَ الْمَحَارِ». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۱۸۹).

ترجمه: چوب سوخته را نقاب کن/ ای بابل حریق و اسرار/ من منتظر خدایی هستم که می‌آید/ ردای آتشی را در بر کرده/ آراسته به مروارید دزدیده شده/ از عمق دریا، از صدف.

## ۲-۵- حلاج

حلاج نیز یکی دیگر از نمادهایی است که ادونیس آن را به عنوان نماد مرگ و زندگی دوباره برمی‌گزیند. به عقیده‌ی او حلاج نیز ققنوسی دیگر است که باید بقای دیگران متحمل رنج شود و سرانجام قربانی گردد. ادونیس در قصیده‌ی «مرثیه‌ الحلاج» با بر چهره نهادن نقاب حلاج با واقعیت‌های حاکم بر جامعه، از نماد مرگ و رنج سود می‌جوید. (عباس، ۱۳۸۳، ص ۷۷-۷۸).

به عقیده‌ی ادونیس حلاج از کسانی است که بر سنت‌گرایی شورید. ( ادونیس، ب ۱۹۸۶م، ص ۱۵۱)، پس می‌تواند مصداق یکی از عناصر پراکنده انقلابی در جهان عرب باشد. رستاخیزی که حلاج برای آن تلاش می‌کند، همان رهایی مردم از رنج و گرفتاری است. به نظر ادونیس، حلاج در تمام روزگاران وجود دارد تا انقلاب را شعله‌ور کند و به داد ستمدیدگان برسد.

حلاج از دیدگاه ادونیس الگوی برتری برای روشنفکری و هنرمندی در تمام دوران به شمار می‌رود که برای رهایی و تغییر و انقلاب تلاش می‌کند. ادونیس در واقع حلاج را که حکام وقت ابتدا مردم را در بغداد علیه او شورانیدند و سپس او را به‌دار آویختند چونان سمبلی ماندگار برمی‌گزیند زیرا در حلاج نیز شاخصه‌های فکری ادونیس چون میل به قربانی شدن، جاودانگی، رنج و روشنگری، آماج تهمت قرار گرفتن دیده می‌شود.

ادونیس در مورد این ستاره‌ی بغداد می‌گوید:

«رِيشْتُكَ الْمَسْمُومَةَ الْخَضْرَاءَ  
رِيشْتُكَ الْمَنْفُوحَةَ الْأُودَاجَ بِاللَّهْيَبِ  
بِالْكَوْكَبِ الطَّالِعِ مِنْ بَغْدَادَ،  
تَارِيحُنَا وَ بَعَثْنَا الْقَرِيبُ  
فِي أَرْضِنَا- فِي مَوْتِنَا الْمُعَادَ». ( ادونیس، ۹۸۸۸م، ص ۳۱۰).

ترجمه: قلمموی مسموم و سبز تو، / قلمموی تو که رگ‌هایش با زبانه‌ی آتش ورم کرده است / با ستاره‌ی طلوع کرده از بغداد، / تاریخ ما و رستاخیز ما نزدیک است / در سرزمینمان، در مرگ تکراری‌مان.

ادونیس خود در نقش اسطوره‌هایش ظاهر می‌شود. چرا که در جستجوی رستاخیز پس از مرگ است چه در تجربه‌ی شعری و چه در زندگی فردی و اجتماعی. او به دنبال آزادی انسان و رهایی است. ادونیس شهادت را لازمه‌ی تحول می‌داند.

به باور ادونیس حلاج خود ققنوسی دیگر است که در چشم‌هایش آتش شعله می‌کشد و راهش را روشن می‌کند این شعله تا آسمان فرا می‌رود و حلاج را یا خود تا آن بالاها می‌برد و ما او را همچون ستاره‌ای می‌بینیم که از بغداد طلوع کرده و شعر و زایش را با خود همراه دارد.

حلاج که زمانی به دلیل کج‌فهمی هم عصرانش از کلام و اندیشه‌ی او، بی‌گناه در بغداد بر دار رفت، اکنون نمادی برای زایش در عصر پرتلاطم است؛ همان‌گونه که مسیح (ع) در سرزمین الجلیل، بی‌گناه مصلوب شد، به این دلیل که درک صحیحی از پیام او صورت نگرفت. حال وقت آن فرا رسیده است که حلاج یا مسیح با حضور خویش، پوسته‌ی منجمد و یخ زده‌ی این سرزمین و مردمان آن را گرمای حیات عطا فرماید و سبزی‌نگی را جایگزین جمود و اختناق کند.

«یا كَوْكِبًا يَطْلُعُ مِنْ بَغْدَادَ  
مُحَمَّلًا بِالشَّعْرِ وَ الْمِيلَادَ،  
يَارِيشَةُ مَسْمُومَةً خَضْرَاءَ.  
لَمْ يَبْقَ لِالْأَتِينِ مِنْ بَعِيدِ  
مَعَ الصَّدَى وَ الْمَوْتِ وَ الْجَلِيدِ  
فِي هَذِهِ الْأَرْضِ النُّشُورِيَّةِ  
لَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْتَ وَ الْخُضُورِ  
يَالْغَةَ الرَّعْدِ الْجَلِيدِيَّةِ

فِي هَذِهِ الْأَرْضِ النُّشُورِيَّةِ، ياشاعِرَ الْأَسْرَارِ وَالْجُدُورِ». (ادونیس، ۹۸۸۸م، ص ۳۱۱-۳۱۰).

ترجمه: ای ستاره‌ی طلوع کرده از بغداد / که بار شعر و زایش با خود حمل می‌کنی؛ / ای قلمموی مسموم سبز، / چیزی باقی نمانده است برای کسانی که از دور می‌آیند / همراه پژواک و مرگ و یخ / در این سرزمین رستاخیزی، / چیزی باقی نمانده است جز تو و حضور تو. / ای زبان یخی تندر / در این سرزمین پوسته‌ای، ای شاعر رازها و ریشه‌ها.

در این قصیده، ادونیس هویت تازه‌ای در حلاج می‌بیند که برگرفته از هویت حضرت مسیح (ع) می‌باشد چرا که پایان زندگی ظاهری هر دو، چوبه‌ی دار است. اما صلیب پایان زندگی واقعی نیست بلکه آغاز زندگی است.

در جهان‌بینی اساطیری اگر رشته‌ی عمر کسی را ظالمانه پاره کنند، بی‌گمان به شکلی دیگر باز می‌آید و زندگی را از سر می‌گیرد. این اندیشه در شعر معاصر در خاطره‌ی تاریخی مرگ حسین‌بن‌منصور حلاج، مسیح، سیاوش و ... تصویر شده است. از مرگ چیزی برتر و فراتر به جهان می‌آید که مردن سرچشمه زیستن است. (محمد جعفر، ۱۳۵۵، ۷۸۹ و ۷۹۰).

رستاخیزی که حلاج به اعتقاد ادونیس برای آن تلاش می‌کند، همان رهایی مردم از رنج و گرفتاری است؛ حلاج انقلابی، زندگی بخش در تمام روزگاران است که در این روزگار هم حضور می‌یابد و موانع زمان را از سر راه بر می‌دارد تا انقلاب را شعله‌ور گرداند و به داد ستمدیدگان برسد.

« الزَّمَنُ اسْتَلْقَى عَلَيَّ يَدَيْكَ

وَ النَّارُ فِي عَيْنَيْكَ

مُجْتَاةٌ تَمْتَدُّ لِلسَّمَاءِ

یا گوکباً يَطْلُعُ مِنْ بَغْدَادٍ... » ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۳۱۱).

ترجمه: زمان در دستان تو افتاده است/ و آتش در دو چشمت؛ / و سرکشانه سر به آسمان می‌کشد؛ / ای ستاره‌ای که از بغداد طلوع می‌کند ...

در این قصیده، زمان تسلیم اراده‌ی حلاج است چرا که شاعر، آتش و حلول ذات عارفانه را به یکدیگر پیوند داده است. پَر آتش گرفته، نشان عرفان اوج گرفته و «فناء فی‌الله» حلاج است. و خاکستر حلاج در شعر ادونیس نشانه‌ی مرگ او نیست، بلکه بارانی است که برای تغذیه‌ی رگهای آدمیان می‌بارد. ادونیس در استفاده‌اش از نماد حلاج از اسطوره‌ی قفتوس که رمز تولید و زایش از درون خود است، بهره جسته است. به روایت برخی از اساطیر ادونیس (اسطوری) فرزند این پرنده است، لذا ادونیس شاعر، خود را بازمانده‌ی حلاج سوخته و خاکستر بر باد داده شده است که می‌خواهد راه او را ادامه دهد و چیزی که او را به حلاج پیوند می‌دهد شعر و میلاد یا همان زایش است. (عباس، ۱۳۸۳، ص ۷۷).

در قصیده‌ی فوق حلاج با واقعیت‌های موجود و سنت‌های حاکم قطع رابطه می‌کند لذا برای نمایان کردن جمود و تعصب و اختناق فکری حاکم بر جامعه، از نماد مرگ و رنج سود می‌جوید و سرمای مرگ درست نقطه‌ی مقابل گرمای آتشی است که حلاج را به آسمان می‌فرستد.

### ۳-۵- مهیار دمشقی

مهیار دمشقی شخصیتی تاریخی است. اما ادونیس با بازپروری شخصیت مهیار او را همچون آینه‌ای برای بازنگری تصویر خویش برگزیده است. ولی ادونیس برای برقراری ارتباط بین خود و نماد مورد نظرش یعنی مهیار وجهی اسطوره‌ای به او می‌دهد. این چهره‌ی مهیار نمادی برای تمرد بر طاغیان و سلطه‌طلبان است که در برابر مهره‌های اصلی ظلم و ستم مانند تیمور لنگ قد علم کرده است.

مهیار یک شاعر متهم به شعوبی‌گری در عصر عباسی است که احتمالاً ادونیس با توجه به شخصیت او و گرایش شعوبی‌اش، این شخصیت را مناسب دیده است تا از زبان او به نقد واقعیت موجود و برپایی انقلابی بی‌سابقه همت گمارد. شاعر میان خود و مهیار شباهت‌هایی می‌بیند و خود را مهیار دمشقی می‌خواند. شاعر و مهیار هر دو سرزمین خود را ترک کرده و برای تحقق آرمان‌های خود به سرزمین دیگری رفته‌اند. مهیار در روزگار آل بویه به بغداد رفته بود، ادونیس نیز به بیروت مهاجرت کرد.

آن‌طور که مطرح شده گرایش شعوبی مهیار و این که مدتی بر دین زردتشت بوده و بعد از آن مسلمان و شیعه گشته است، با پریشانی و سرگردانی ادونیس در میان باورهای فکری و دینی تطابق دارد، همان باورهایی که به انکار واقعیت تمدنی عرب، و احیای قومیت فینیقی در سرزمین شام، و رویارویی با ملیت عربی موسوم بود. این خود نوعی شعوبی‌گری است که در اعماق وجود مهیار دیلمی وجود دارد. با این‌که مهیار هیچ‌گاه بر قدرت نشورید، اما ادونیس می‌کوشد تا این ویژگی را به‌وی نسبت دهد؛ سروده‌ی زیر به آرمان‌های سیاسی دینی ادونیس اشاره دارد که در قالب و نقاب مهیار ترسیم گشته است. ( احمد عرفات، ۱۳۸۴، ص ۸۵-۸۶).

« وَجَهٌ مَّهْيَارٌ نَارٌ

تَحْرِقُ أَرْضَ النُّجُومِ الْأَلْيَفَةِ،

هُوَ ذَا يَتَّخِطُّ نُحُومَ الْخَلِيفَةِ

رَافِعاً بَيْرِقَ الْأَفُولِ،

هَادِماً كُلَّ دَارِ،

هُوَ ذَا يَرْفُضُ الْإِمَامَةَ». ( ادونیس، ۱۹۷۱م، ص ۲۹).

ترجمه: چهره‌ی مهیار آتشی در گرفته در زمین اختران آشناست. اینک مرزهای خلیفه را پس پشت می‌نهد. برافرازنده‌ی پرچم سقوط، ویران‌کننده‌ی هر خانه‌ای است، او کسی است که امامت را انکار می‌کند.

ادونیس مردم زمانش را به انقلاب، تمرد و قیام فرا می‌خواند. آنها را به تحول و دگرگونی، به تازه شدن و دوباره متولد شدن رهنمون می‌شود. مهیار در قصیده‌ی تیمور و مهیار، تجسم آشکار اندیشه‌ی رستاخیز از طریق مرگ است با آنکه تیمور او را بارها و بارها به قتل می‌رساند اما باز هر بار مهیار زنده ظاهر می‌شود.

(نجمه، ۱۳۸۱، ص ۲۶)

ادونیس بعد از خیال‌پردازی در آینه‌ی مهیار و بیان افکار و عقاید خود از زبان او ناگهان به خود می‌آید و متوجه می‌شود که خواب دیده، و مهیار هم شکست خورده و از راه منحرف گشته است اما در حقیقت، گمراه اصلی خود ادونیس است:

«أَيْنَ صَارَتْ رِيَاكُ مَهْيَارُ أَيْنَ؟

لَا تَقُلْ خَانِي مَدَارِي

لَا تَقُلْ ضَلَلْتَنِي دَرُوبِي، وَ أَمْ تَهْدِنِي خُطَوَاتِي

أَيْنَ صَارَتْ أَغَانِيكَ، مَهْيَارُ، أَيْنَ؟». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۴۶۰).

ترجمه: قدرت و سروریت کجاست مهیار؟ کجاست؟ مگو مدارم بر من خیانت کرد؛ مگو راه‌هایم مرا گمراه ساخته و گام‌هایم مرا هدایت نکرده‌اند، کجا شد ترانه‌های تو مهیار؟ کجاست؟

ادونیس به این نابودی و شکست که مهیار دچار آن گشته است، تسلیم نمی‌شود. بنابراین نماد را رها کرده و از درد خود و رسالتی که بر دوشش است، سخن می‌گوید. او بعد از این‌که جایگاه و نقش خود را برای ایجاد تغییری اساسی در دستگاه سیاسی می‌شناسد و آن‌را در قالب مهیار به همگان معرفی می‌کند، برای جنگ اعلان آمادگی می‌دهد و به رویارویی با واقعیت موجود می‌پردازد؛

« أَعْلَنُ الْآنَ، أختَارُ هَذَا الْمَكَانَ

کلماتی فووس

و لُصَوْتَى شَكْلِ الْبِدِينِ

أَعْلُنْ، الْآنَ، أَنِّي حَطَابُ هَذَا الزَّمَانِ». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۴۶).

ترجمه: اکنون اعلام می‌کنم، این مکان را برمی‌گزینم؛ واژگانم تیرهایی است، صدایم شکل دو دست را دارند؛ اکنون اعلام می‌کنم که من هیزم‌شکن این روزگارم.

و «این مکانی» که وی انتخاب نموده، چه بسا بیروت باشد که به جای دمشق برگزیده و در پی شهرت و عظمتی که در آغاز زندگی ادبی‌اش در تحقق آن شکست خورده است.

مهیار با ویژگی‌های قهرمان انقلابی و شورشی، در شعر ادونیس حضوری فراوان دارد؛ زیرا که بین شاعر و نمادش رابطه‌ای وجود دارد و آن اینکه هر دو سرزمین خود را ترک کرده و برای تحقق بخشیدن آرمان‌های شعری‌شان به سرزمین دیگری رفته‌اند. مهیار در روزگار آل بویه به بغداد رفت و ادونیس به بیروت؛ هر دو در باورهای فکری و دینی دچار نوعی سرگردانی هستند؛ چون معروف است که مهیار دین زرتشتی را فرو نهاد و مسلمان و شیعه گشت و ادونیس نیز در میان باورهای فکری و دینی سرگردان بوده و به انکار واقعیت تمدنی عرب و رویارویی با قومیت عربی برای احیای قومیت فینیقی می‌پردازد. مهیار در پیشگاه ادونیس جایگاهی رفیع دارد که یکی از مجموعه‌های شعری‌اش را «آغانی مهیار دمشقی» می‌نامد. ( احمد عرفات، ۱۳۸۴، ص ۸۴-۸۵).

« مَلِكٌ مَهْيَارٌ

مَلِكٌ وَ الْحِكْمُ لَهُ قَصْرٌ وَ حَدَائِقُ نَارٍ

مَلِكٌ مَهْيَارٌ

يَحْيَا فِي مَلْكَوَتِ الرِّيْحِ

وَ يَمَلِكُ فِي أَرْضِ الْأَسْرَارِ». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۲۵۴).

ترجمه: مهیار پادشاه است؛ / پادشاهی که حکومت، کاخ و باغ‌های آتش دارد؛ / مهیار پادشاه است، / در ملکوت باد زندگی می‌کند / و مالک سرزمین رازهاست.

و اینجاست که ادونیس از تباهی و سقوطی که دچارش شد، سخت شیکوه می‌کند؛ چون حتی آنان که به او عشق می‌ورزیدند، به وی خیانت کردند:

« مَهْيَارُ، وَجَّةُ خَاتَمِ عَائِشَوَهْ

مَهْيَارُ، أَجْرَاسُ بِلَارِنِينِ». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۲۵۵).

ترجمه: مهیار چهره‌ای است که عاشقانش به او خیانت ورزیدند؛ / مهیار زنگ‌هایی بدون صداست.

و در دیوان مهیار دمشقی، اساساً خود مهیار نماد و سمبل ذات و درون سرگردان شاعر در وطنش است که شهر آینده و ایده‌آل خود را می‌جوید.

« الْحَيْرَةُ وَطَنُهُ لَكِنَّهُ مَلِيٌّ بِالْعَيُونِ

يِرْعَبُ وَ يَنْعَشُ

يِرْشَحُ فَاجِعُهُ وَ يَفِيضُ سَخْرِيَهُ

يَقْشِرُ الْإِنْسَانَ كَالْبَصْلَةِ». ( ادونیس، ۱۹۸۸م، ص ۱۴۳).

ترجمه: و سرگردانی میهنش است اما پر از چشم. / هم می‌ترساند و هم شاداب می‌کند. / از چشمانش فاجعه و درد می‌ریزد و سیلاب تمسخر جاری می‌شود / و انسان را مثل پیاز پوست می‌کند.

اما مهیار که الگوی ادونیس است به ستاره نیست، نیزه‌ای است که به سرزمین حروف می‌تازد و خونش را تا خورشید بالا می‌برد و علی رغم خیانت مریدانش در ملکوت باد زندگی می‌کند. می‌بینیم که مهیار دمشقی ادونیس در واقع نماد شخصیتی است که اندیشه‌های فلسفی و دل‌مشغولیهای نفسانی را بیان می‌کند، اندیشه‌هایی که قرار است آینده‌ی بهتر را برای بشر به ارمغان آورد. در این جاست که تصویر مهیار از طریق ترسیم فداکاری و زندگی دوباره یا رستاخیز نمایان می‌شود، چه این خون ریخته شده که راه را در برابر حقیقت و تازه شدن و زندگی دوباره باز می‌کند. این در حالی است که زبان مستقیم و غیر سمبولیک در بیان این اندیشه‌ها ناتوان است.

#### ۵-۴- امام حسین(ع)

امام حسین (ع) در شعر ادونیس، یکی دیگر از شخصیت‌هایی است که پیروزی را در شهادت می‌بیند. او با این که می‌داند جنگش با نیروهای باطل به شهادت او و یارانش می‌انجامد ولی این اقدام را تنها راه برای دستیابی به مقصود می‌داند.

شاعران معاصر، امام حسین را به عنوان نماد به کار می‌گیرند تا اثبات کنند که شکست قیام‌ها و انقلاب‌های بزرگ در عصر حاضر و شهادت قهرمانانش، با گذشت زمان به پیروزی‌های بزرگ منجر خواهد شد. (علی عسری، ۲۰۰۶ م، ص ۱۲۲).

شاعران ضمناً به تنهایی و بی‌یاور ماندن کسانی که قیام‌هایی بزرگ را برپا می‌کنند، اشاره دارند؛ قیام‌هایی که سایرین با آن‌ها همراه نمی‌شوند و ندای دعوت آنان را لبیک نمی‌گویند. تنها کسانی می‌توانند چنین وقایعی را به پا کنند که مجاهدانی بزرگ باشند.

در شعر ادونیس اسطوره‌ی حسین(ع) به عنوان نماد مرگ و شهادت به اوج تعبیر و تصویرگری می‌رسد. جلوه‌ی این نمادپردازی عارفانه که اسطوره‌ی اندوه و قیام است، انقلابی بنیان برانداز است که ریشه در جان شاعر دارد و حکایتی است که از کودکی بر ناخودآگاه او نقش بسته است؛ انقلابی درونی و بیرونی که از خونی پاک می‌جوشد و همه‌ی مظاهر وجود را رو به یک قبله می‌بیند. (نجمه، ۱۳۸۱، ص ۱۴۸).

ادونیس در «مرآة الشاهد» تصویر عمیق دیگری از شرایط و اوضاع روز عاشورا را نشان داده است که بیان‌گر شرایط مبارزه می‌باشد تا بدین وسیله مردم را تحریک نماید و تابلوی انسانی و غم-انگیزی را ترسیم نماید که در آن تمام هستی متأثر از غم حسین است، سنگ‌ها بر او می‌گرید و گل‌ها از کنار شانه‌ی حسین می‌روید و رودخانه‌ها به دنبال جنازه‌ی حسین روان و جاری است.

« وَ حَيْنَمَا اسْتَقَرَّتِ الرَّمَاحُ فِي حَسَائِثِهِ الْحُسَيْنِ

وَ اَزَيَّتْ بِجَسَدِ الْحُسَيْنِ

وَ دَاسَتْ الْخُيُولُ كُلُّ نَقْطَةٍ

فِي جَسَدِ الْحُسَيْنِ

وَ اسْتَلَيْتِ وَ قُسِمَتْ مَلَاسِ الْحُسَيْنِ،

رَأَيْتُ كُلَّ حَجْرٍ يَحْنُو عَلَى الْحُسَيْنِ

رَأَيْتُ كُلَّ زَهْرَةٍ تَنَامُ عِنْدَ كَتِفِ الْحُسَيْنِ

رَأَيْتُ كُلَّ نَهْرٍ

يَسِيرُ فِي جَنَازَةِ الْحُسَيْنِ». ( ادونیس، ۱۹۶۸م، ص ۳۹۴).

ترجمه: آنگاه که نیزه‌ها بر جان حسین (ع) نشست / و با پیکر حسین آراسته شد/ و اسبان هر نقطه در بدن حسین را زیر سم آوردند/ و جامه‌های حسین ربوده و تقسیم شد/ من دیدم که سنگها در برابر حسین سر خم کردند./ من دیدم که همه‌ی گلها بر روی شانه‌ی حسین می‌خوابند/ من دیدم که هر رودی برای تشییع جنازه‌ی حسین همراهی می‌کند.

در شعر ادونیس نیز امام حسین (ع) مانند تموز و مسیح، زندگی‌بخش است. او معتقد است امام حسین (ع) با شهادت خویش، حیاتی سرسبز و آزاد به مردمش هدیه داد و مرگ او باعث رستاخیز و حیات دوباره می‌شود.

در شعری دیگر که در مورد «کلمات» است، ادونیس به زیبایی اسطوره‌ی همیشه جاوید حسین را به کار گرفته است.

« کَلِمَاتُ

شَهَدَتْ جُنَّتَهُ الْحُسَيْنِ

وَ هِيَ تَبْكِي وَ تَجْرِي مَعَ الرَّافِدِينَ

مُتُّ فِي حُضْنِهَا وَ عِشْتُ

وَ طَمَرْتُ شَرَايِبَهَا وَ نَبَيْتُ». ( ادونیس، ۱۹۶۸م، ص ۲۳۵).

ترجمه: کلماتی/ شاهد جنازه حسین(ع) بودند/ گریان و اشک ریزان همراه دجله و فرات / و من در آغوش آنها مُردم و زنده شدم (زیستم)/ رگهایش(کلمات) را دفن کردم و نبش کردم.

ادونیس در قصیده‌ی «الرأس و النهر» (سر و رود) نیز میان اسطوره‌ی حسین (ع) و اسطوره‌ی مسیح (ع) پیوند برقرار می‌کند. شهادت حسین (ع) در کربلا معادلی برای مصلوب شدن مسیح در جلجتا است. شاید تولد ادونیس در خانه‌ای شیعی مهم‌ترین عامل رویکرد او به چنین اسطوره‌ای باشد؛ اسطوره‌ای که الگوی بی‌نظیری از مرگ و زندگی است. چوپانی می‌آید و خبر از رویایی می‌دهد که در خواب دیده است: « حَلَمْتُ أَنْ رَأَسًا / فِي النَّهْرِ... (محمد جعفر، ۱۳۵۵، ص ۹۷). » در رویا دیدم که سری/ در رود روان بود ....»

چوپان اولین کسی است که آمدن سر ( که اشاره به سر حسین دارد) را خبر می‌دهد و میان او و رود که نمادی از باروری و مرگ و خیزش است، ارتباط برقرار می‌کند. حسین (ع) شکل دیگری از مسیح (ع) است که چوپانان اولین بشارت داده‌شدگان به آمدنش بودند. آنان در صحرا به سر می‌بردند که فرشته‌ای برایشان نازل شده و گفت: اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم و آن این است که امروز برای شما در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد، متولد شده است. چوپانان به بیت اللحم رفتند، بشارت را دیدند و سپس خبر آن را در همه جا منتشر کردند. (لوقا ۲: ص ۸-۱۸).

چوپان در رویا می‌شنود که سر حسین (ع) سخن می‌گوید؛ همان‌گونه که سوره‌ی کهف از سر مبارک حسین (ع) شنیده شد؛ سوره‌ای که خود تأکیدی بر رستاخیز پس از مرگ و زندگی جاویدان است. رویای چوپان محقق می‌شود و سیل آنجا می‌رسد و سر نیز همراه با جریان آن می‌آید:

« صَوْتُ مِنَ الْمَاءِ، يَقُولُ الصَّوْتُ

مَاتَ لِغِي يُنْهَى عَهْدَ الْمَوْتِ. » (همان، ص ۱۱۰).

ترجمه: آوایی از رود می‌آمد، می‌گفت: او جان سپرد تا روزگار مردن را فیصله دهد.



امام حسین (ع) همان مسیح (ع) است که با مرگ و فداشدنش برای انسان‌ها، پایانی برای تباهی‌ها و آغازی برای زندگی و میلاد آن‌ها ارزانی داشت. «حسین (ع) رفت که گناهان همه‌ی مومنان را بخرد به تنهایی، جان خود را فدیة داد» (سوسن، ۱۳۸۴، ص ۱۲).

بدین ترتیب امام حسین رمز حق و عدالت است و شاعر ضمن بهره‌گیری از جنبه‌های عاطفی و تاریخی قیام امام حسین تجربه‌ی آن‌را برای همیشه قابل تکرار می‌داند و با مقایسه شرایط کنونی با زمان امام حسین ملت‌های عرب را به استفاده از این تجربه‌های تاریخی فرا خوانده تا رستگار گردند.

آنچه در این مقاله شرح و تحلیل گردید، این است که سمبل‌های چهارگانه در اشعار ادونیس به حیات دوباره و رستاخیز تأکید دارد. و نمای کلی از شعر سیاسی، اجتماعی و فلسفی ادونیس است. آتشفشانی دم کرده که هر لحظه آماده انفجاری هولناک است، و وسیله‌ای است برای انتشار اندیشه‌هایی که رنگ عصیان و تمرّد دارد.

## ۶- نتیجه‌گیری

نمادپردازی و سمبل‌گرایی از علاقه‌های شاعری ادونیس است. این سمبل‌ها در سروده‌های مختلف او کارکردهای گوناگون دارند. و معمولاً به شعر او وسعت می‌بخشند و مفاهیم مورد نظر او را عمیق می‌کنند. اگرچه سمبل در شعر ادونیس دارای بسامد بالایی است اما کاملاً با معیارهای سمبولیست‌ها مطابق نیست. آنچه مسلم است، بسیاری از واژه‌های کلیدی اشعار ادونیس دارای بافت سمبلیک است و بدون در نظر گرفتن معنای نمادین آن‌ها، شعرهای او قابل فهم نیست. قفتوس، حلاج، مهیار، و امام حسین، نمادهای معروف‌تری هستند که بر حیات دوباره تکیه دارند. گویی ادونیس به این سمبل‌ها توجه بیشتری کرده است.

گزینش زبانی نمادین و سمبولیک از سوی ادونیس، افزون بر عوامل سیاسی و اجتماعی و استبداد حاکم بر فضای جامعه‌ای که او گزارش می‌کند، ناشی از آشنایی او با مکتب‌ها و جریان‌های شعری غرب نیز هست، این سمبل‌ها باعث می‌شوند که در شعر نوعی ابهام هنری پدید آید و شعر به سوی چند معنایی حرکت کند و درنگ و تأمل خواننده را برانگیزد. او برای بیان دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی و فلسفی خود از نمادهایی استفاده کرده است که هر یک به نوعی، نمایانگر بخشی از نگرش‌های اوست.

عمده‌ترین و شاید تنها هدف ادونیس در استفاده از نمادهای اسطوره‌ای، مطرح کردن فرهنگ ایثار و قربانی شدن و فداکاری است، فداکاری برای ایجاد زندگی دوباره و تحرک و نشاط در مردمی که به دلایل مختلف از همه چیز حتی از زندگی مأیوس شدند. او برای ایجاد این انگیزه نه تنها از قهرمانان نمادین اسطوره‌ای بهره گرفته بلکه گاه از قهرمانان واقعی و حقیقی نیز سود جسته است. شخصیت‌هایی چون مهیار، ماجرای شهادت امام حسین (ع)، حتی ماجرای به دار آویخته شدن حلاج و ... تا روح ایستادگی و مقاومت و امید به زندگی را در کالبد ملتش بدمد.

بازپردازی سمبل‌هایی چون «قفتوس، حلاج، مهیار و امام حسین (ع)» که هر کدام نوعی از حیات دوباره را بازتاب می‌دهند نشان دهنده‌ی علاقه‌ی وافر ادونیس به چنین مفهومی است. که در این مقاله به شکل مشروح بررسی شده است.

## منابع و مآخذ

- قرآن کریم

- کتاب مقدس (یوحنا، متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا)

- ۱- ادونیس، علی احمد سعید، (آ ۱۹۸۸م). الأعمال الشعرية الكاملة (ج ۱)، بیروت، دارالعودة.
- ۲- ..... (ب ۱۹۸۸م). الأعمال الشعرية الكاملة (ج ۲)، بیروت، دارالعودة.
- ۳- ..... (آ ۱۹۸۶م). الثابت و المتحول، بحث فی الاتباع عند العرب (ط ۵)، (ج ۳)، بیروت، دارالفکر.
- ۴- ..... (آ ۱۹۷۱م). دیوان أغانی مهیار دمشقی (ط ۳)، بیروت، دارالعودة.
- ۵- ..... (ب ۱۹۷۱م). دیوان أوراق فی الريح، بیروت، دارالعودة.
- ۶- ..... (م ۱۹۶۸م). دیوان المسرح و المرایا، بیروت، دارالآداب.
- ۷- ..... (ب ۱۹۸۶م). زمن الشعر، بیروت، دارالفکر.
- ۸- ..... (م ۱۹۷۸م). زمن الشعر، دارالعودة، بیروت، لبنان، چاپ دوم.
- ۹- ..... (م ۱۹۷۲م). کتاب التحولات و الهجرة فی أقالیم الليل و النهار، بیروت، دارالعودة.
- ۱۰- چدویک، چارلز، سمبولیسم، ترجمه مهدی سبحانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۱۱- رجایی، نجمه، اسطوره‌های رهایی: تحلیل روانشناسانه اسطوره در شعر عربی معاصر، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۱.
- ۱۲- شریعتی، سوسن، از کریلا تا جلجتا، روزنامه شرق، ۲۳ بهمن ماه، ۱۳۸۴.
- ۱۳- عرب، عباس، ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۳.
- ۱۴- الضاوی، احمد عرفات، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، مترجم: سید حسن سیدی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۴.
- ۱۵- اسماعیل، عزالدین، الشعر العربي المعاصر، دارالثقافة، بیروت، لبنان، ۱۹۹۶م.
- ۱۶- زائد، علی عشری، استدعاء الشخصیات التراثیه فی الشعر العربي المعاصر، القاهرة، دارالقريب، ۲۰۰۶م.
- ۱۷- برغل، محمد سعد، لغة الشعر العربي المعاصر من خلال اغانی مهیار دمشقی، چ اول، ۱۹۹۶م.
- ۱۸- موریه، الشعر العربي الحديث؛ ۱۸۰۰-۱۹۸۰ تطور أشكاله و موضوعاته بتأثیر الأدب الغربي، ترجمه، شفیع السید، و سعد المصلوح، القاهرة، دارالغريب، ۲۰۰۲م.
- ۱۹- نشاوی، نسیب، مدخل إلى دراسة المدارس الادبية فی الشعر العربي المعاصر، ناشر مولف، دمشق، ۱۹۸۰م.
- ۲۰- یاحقی، محمد جعفر، اسطوره در شعر امروز ایران، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، س ۱۲، ش ۱۳۵۵، ۴ش.